



قدم اول

«قدم اول» نگاهی است مختصر به آنچه پیش روی شماست.

شصت و چهارمین شماره قاف با «شهرگردی» آغاز می‌شود؛ با شرح چرخیدن در بندری که یکی از تاریخی‌ترین بندرهای خلیج فارس است.

این بندر روزگاری در تجارت، رقیب بندر پروونق بصره بوده و یکی از قطب‌های تجاری خلیج فارس شناخته می‌شده و بازارهای آن عرضه‌کننده بهترین کالای دستباف ایرانی، چینی، هندی و ادویه و عطر مشرق زمین بوده است.

«سبزینه» شرح کشت و کار یک میوه گرمسیری است؛ آن هم در جایی که هندوستان ایران است.

درخت‌های پایا در باغ‌های عبدالغفور فرزادی حالا سال‌هاست برگ و باری گرفته و حسابی میوه می‌دهند. میوه‌های باغ‌های او، مشتری‌های فراوان بین‌المللی دارند. او ۶ پسر و یک دختر دارد و همه فرزندان‌ش همکار او در کار کشاورزی هستند.

«روستاگردی» یک سفرنامه است؛ سفری کوتاه به دل کویری پرتافتاده؛ بین مزینان و خارتوران؛ جایی که تیره‌ای از عشایر زندگی می‌کنند.

رضاآباد، روستای کوچکی است که از یک طرف چسبیده به کوه است؛ یک کوه سنگی نه چندان مرتفع که مثل دیواری بلند، سایه انداخته روی روستا. یک رودخانه فصلی هم با آب‌های به شوره نشسته‌اش از پای کوه رد می‌شود و می‌رود به بیابان‌های خشک، خانه‌های اهالی از آن طرف این کال شور شروع می‌شود و دوسه ردیف ادامه دارد و سپس، تل رمل‌هاست که درست تا کنار روستا پیش آمده‌اند.

«موزه گردی» سیر و سفر در دل یک حمام تاریخی است؛ حمامی که گوشه‌ای از فرهنگ اهالی استان مرکزی را نشان می‌دهد.

در ضلع شرقی خیابان دکتر بهشتی (عباس‌آباد) شهر اراک تابلو موزه چهارفصل نشانه راهنمایی است که شما را به بزرگ‌ترین حمام تاریخی کشور دعوت می‌کند. این حمام اولین موزه شهر اراک است که با مساحت هزار و ۶۰۰ مترمربع عنوان بزرگ‌ترین حمام قدیمی ایران را به خود اختصاص داده و تنها حمام کشور است که قسمتی مجزا برای اقلیت‌های مذهبی دارد.

«خیابان غذا» درباره غذایی است که اگرچه فقط در کرمان طبع نمی‌شود؛ اما کرمانی‌ها معتقدند آن را بهتر از دیگران می‌پزند.

آتش بزرگ، زیر دیگی بزرگ‌تر شکل می‌گیرد و مریم بانو و خانواده که از قبل دنبه‌های گوسفند را ریز و هم اندازه خرد کرده‌اند، داخل دیگ روی آتش ریخته و در آن آب می‌ریزند.

یک داستان، چهار شخصیت

(همه اشخاص این داستان صددرصد واقعی هستند)

هدیه سادات میر متضوی

آقای ب کارشناس، پژوهشگر و محقق در حوزه نقد ادبی بود. داستان می‌نوشت، شعر می‌سرود و دستی هم در تئاتر داشت. برای سال‌ها، افراد زیادی در جلسات داستان مشهد از کلامش بهره‌مند شده بودند و از ظرایف و دقتش در نقد شگفت‌زده. یک بار که برای جلسه‌ای داستانی به خانه‌اش رفتیم از دیدن آن اتاقی که تا دیوارهایش با کتاب جلدشده بود به وجد آمدم. او با اشتیاق، پژوهش‌هایش را نشانمان می‌داد که یکی درباره نمایش نامه‌های غلامحسین ساعدی بود و دیگری تحلیلی موشکافانه از یکی از داستان‌های جلال آل احمد. آقای ب پژوهش‌های دیگری هم داشت و از ناشرها شاکی بود که برای چاپ آثارش مبالغه‌گفتی پیشنهاد داده‌اند و به همین دلیل تا به حال موفق نشده است کتابی به چاپ برساند.

آقای ب نویسنده بود. یک بار سال‌ها قبل یکی از دوستان که قرار بود با او مصاحبه‌ای انجام دهد و موفق نشد، مورد دشنام‌هایش قرار گرفت و وقتی به دوست نزدیک آقای ب گله‌مند شد، جواب شنید که اصولاً ایشان گفت‌مانش همین است و حرف معمولی‌اش دشنام بود. بعد، دوست آقای ب از دوست ما درخواست کرد از رفتار او دلگیر نشود. آقای ب مدتی بعد به سازمانی تروتمند رفت و ادعا کرد سخت بیمار است و به همین واسطه موفق شد قرارداد خوبی و چرب و چیلی با آن سازمان ببندد و کلی کتاب منتشر کند. کتاب‌های رمانی که با نثری شعرگونه نوشته می‌شد و اتفاقاً جوایز زیادی هم گرفت.

آقای ب وقتی از لحاظ شرایط زندگی در تنگنا قرار گرفت، سرپرستی کرسی استادی زبان و ادبیات فارسی را در کشور همسایه قبول کرد. با وجودی که در آن کشور بحران‌های بزرگ سیاسی برقرار بود چند سالی سوخت و ساخت. دوستانی که با او در ارتباط بودند از شرایط سخت زندگی و تنهایی‌اش می‌گفتند در جامعه‌ای که حکومت آن به دست گروهی افراطی اداره می‌شد.

آقای ب که به واسطه چاپ کتاب‌ها و کسب جوایزش اسم و رسمی به هم‌زده بود حالا از طرف همان سازمان، داستان‌نویسی تدریس می‌کرد. در کارگاه‌هایی که وعده می‌داد اگر کسی در آن‌ها شرکت کند، آثارش در کتابی مشترک به چاپ خواهد رسید. حالا دیگر هر جایی رفتی پوستر کلاس‌های آقای ب را می‌دید و تصویرش که بر تارک پوستر می‌درخشید. دیگر نه تنها در پوسترها بلکه هر جایی محال بود کسی او را با اسم خالی آقای ب صدا بزند. بلکه پیشوند استاد جزو لاینفک اسمش شده بود. او حتی دانشگاه هم تدریس می‌کرد و داستان‌نویسی را طوری می‌آموخت که آدم حتی دانسته‌هایش هم فراموشش می‌شد. از بد روزگار، گذر پوست به دیاغ خانه افتاد و آن خبرنگار قدیمی در دانشگاه، شاگرد آقای ب شد. خبرنگار که درس‌هایش هم بد نبود و اتفاقاً از داستان‌نویسی سر رشته داشت، از ابتدای ترم سعی می‌کرد با فراموش کردن گذشته‌ها، با استادش به احترام برخورد کند اما وقتی پایین‌ترین نمره کلاس در پایان ترم نصیبش شد، فهمید آقای ب به این آسانی اهل فراموشی نیست و انتقامی که می‌گیرد از انتقام «کریم‌هیلد» هم سخت‌تر است!

آقای ب که از زندگی در غربت به تنگ آمده بود بالاخره دوباره به ایران برگشت و شاگردانش را شاد کرد. هر چند گروه بزرگی که زمانی از محضرش می‌آموختند پراکنده شده بودند، ولی چند شاگرد قدیمی و دوست صمیمی‌بار دیگر خواستار نشستن پای تجربیات او شدند. آقای ب باز با گروهی جدید، جلساتش را از سر گرفت. جلساتی که بابت هیچ‌کدام پولی دریافت نمی‌کرد. او به واسطه یکی از همین شاگردهای قدیمی بالاخره موفق شد کتاب نقدی را هم به چاپ برساند. خبری که برای همه علاقه‌مندان به داستان‌نویسی خبری مسرت‌بخش بود.

خانم ز دارای مدرک کارشناسی ارشد است. او که در دوران دانشجویی به واسطه ایده‌های ناب و پروژه پایان ترم ارشد خود مورد تشویق اساتیدش قرار گرفته است حالا سال‌هاست که با نوشتن مقاله و پایان‌نامه و پروپوزال، زندگی می‌گذراند. یک بار که با او صحبت می‌کردیم، از چندین مقاله‌ای گفت که صفر تا صدش را انجام داده و در ژورنال‌های معتبر منتشر شده و به واسطه آن‌ها، شخصی که نامش به عنوان نویسنده پای کار آمده، پذیرش دانشگاه‌های خارج از کشور را گرفته است. این‌ها را که می‌گفت ته صدایش هم غرور و رضایت بود و هم حسرت. شاید حسرت این‌که آنقدر باسواد باشی که بتوانی به واسطه مقاله‌هایت برای دیگران پذیرش بگیری ولی خودت به خاطر هزار و یک مشکل ریز و درشت که اصلی‌ترینش مشکلات معیشتی است در خانه اجاره‌ای ات بمانی و دلنگران که مباد برای ماه دیگر، مقاله و پایان‌نامه‌ای نرسد و کرایه‌ات عقب بماند. خانم ز دانشجوی دکتری است. او که شغلی رسمی و درآمدی مناسب دارد، بعد سال‌ها تصمیم گرفته مقطع دکترای تحصیل کند. مدت‌هاست نوشتن پروپوزالش را به خانم ز سپرده است ولی از آنجا که این موضوع برایش اهمیت چندانی ندارد، با وجود پیغام پیغام‌های متعدد خانم ز، فرصت نمی‌کند پای کار بیاید و کارش همین‌طور روی هوا مانده است. از طرفی خانم ز که به شدت در تنگنای مالی قرار دارد دلش می‌خواهد این کار به سرانجام برسد و خودش به پولش و از طرف دیگر خانم ز دنبال تفریحات زندگی خودش است. از جمله سفرهای گروهی داخلی و خارجی با تورهای مسافرتی! گاهی به دخترش در مالزی سر می‌زند و گاهی پیش پسرش به آلمان می‌رود و خلاصه به همه کاری فکر می‌کند جز گرفتن مدرک دکترای.

سالانه تعداد زیادی مقالات پژوهشی در کشور تولید می‌شود. خیلی از این مقالات توسط افراد نخبه و باسواد و از لحاظ علمی تراز اول نوشته می‌شود. ولی بخش عظیمی هم حاصل بیدار خوابی‌های امثال خانم ز است که در خانه‌ای کوچک، پشت میزی تنگ و بال‌پتایی که هر آن بیم خراب شدن و نیاز به تعمیر آن احساس می‌شود، نوشته شده است. مقالاتی که خیلی‌هایش به اجبار، اسم اساتید دانشجویان را هم یدک می‌کشند. اساتیدی که به واسطه همین پژوهش‌ها رتبه علمی‌شان بالاتر می‌رود، حقوقشان افزایش می‌یابد و امکان مهاجرت برایشان سهل می‌شود و در مقابل، خانم ز و خانم‌های ز، پشت میزهای کوچک خود، دچار آرتروز گردن، دیسک کمر و خشکی چشم می‌شوند.

در هفته‌ای به سر می‌بریم که هفته پژوهش نام گرفته است. کاش به جای نام‌گذاری تشریفاتی برای روزهای این هفته و برپایی یک سری نمایشگاه‌های بی‌حاصل و برنامه‌های فرمایشی، در این روزها جلساتی توسط صاحب‌نظران تشکیل شود و تحقیقاتی صورت بگیرد تا ریشه‌یابی شود چرا امثال آقای ب در جامعه ما روز به روز منزوی‌تر و گوشه‌گیرتر می‌شوند و امثال آقای پ، به آن دبدبه و کبکبه می‌رسند؟

کاش آن‌ها که فرهیختگان و دلسوزان جامعه هستند بررسی کنند باید چه کرد تا دیگر خانم ز از این راه‌آرتاز ن‌کند. بلکه به عنوان یک نخبه حوزه علوم انسانی و یک پژوهشگر ممتاز در جایگاه خودش قرار بگیرد و خانم ز هم به جای اینکه به واسطه داشتن پول هنگفت، تحصیل در مقطع دکترای این‌طور هموار ببیند و از خانم ز و دانش او سوءاستفاده کند، به همان سفرهایش در یکنگه دنیا برود و خوش باشد.